معنایی دیگر از جلوه های شخصیت (بررسی «غرور و تعقب» از جین اوستین)

حبیبی، مجتبی

معنایی دیگر از جلوه‏های شخصیت‏ بررسی«غرور و تعصب»از جین اوستین) بغرنج و پیچیده بودن دنیای آدمها،دستمایه اندیشه بسیاری‏ از فلاسفه و هنر بسیاری از هنرمندان بوده است و انسان هرروز با پیشرفتهای روزبه‏روز این شناخت کامل را از خود دریغ می‏دارد. کافی است به سرمشقهای مختلف در تعریف انسان نظری بیفکنیم: «انسان حیوانی ابزارساز است/انسان حیوانی ناطق است/انسان‏ چون بیشترین دردها را می‏کشد ناگزیر شده است خنده را اختراع‏ کند/من عصیان می‏کنم پس هستم و بود یا نبودن،مسئله‏ این است و...»غرور و تعصب هم یکی از این تعریفها از چندمین‏ تعریف متفاوت و گاهی مکمل هم است.

از دیدگاهها ادیان الهی به خصوص دین اسلام،انسان خلیفهء اللّه‏ است.و راه تعالی و کمال‏گرایی را باید پیشه سازد تا رستگار شود. غرور و تعصب در حد معقول،نه تنها به کلی نکوهیده نیست بلکه‏ سزاوار ارج نهادن هم هست.جین اوستین نویسنده انگلیسی قرن‏ هجدهم و نوزدهم این فضا را دستمایه رمان خود قرار داده است تا در شعاع آن به تعریف زندگی در روابط آدمها بپردازد.

«غرور و تعصب»در سال 1811 و بعد از سالها عدم استقبال‏ ناشران در انگلستان منتشر شده است.آزادگی نویسنده را همین‏ قدر باید گفت که در برابر خواسته ولیعهد زمان خودش که از او خواسته بود تا کتابی درباره او بنویسد و در آن به تاج و تخت‏ بپردازد گفته بود:«...نهایت لطف شماست که به من شاره کردید کتابی در این مورد بنویسم که مسلما به نفع من خواهد بود.من‏ می‏دانم که داستان مربوط به تاریخ و افتخارات خانواده«ساکس‏ کابورک»،هم برای استفاده و هم برای شهرت بهتر و مناسب‏تر است تا شرح زندگی خانوادگی در دهات ییلاقی که من می‏نویسم. اما همان‏طور که من نمی‏توانم شعر حماسی بسرایم این کار را هم‏ نمی‏توانم بکنم.من نمی‏توانم سنگین‏ورنگین بنشینم و داستانهای‏ پرحادثه و هیجان بنویسم،مگراین‏که پای حفظ جان در میان‏ باشد،و اگر ناگزیر از این کار شوم و فرصت نداشته باشم خودم‏ و دیگران را ریشخند کنم و بخندم،مطمئن هستم پیش از آنکه‏ فصل اول را به پایان رسانم در دار آویخته خواهم شد.من باید راه‏ و سبک خود را دنبال کنم و اگرچه دیگر در این راه موفقیتی نیابم، اطمینان دارم که در انواع دیگر هم با شکست روبرو خواهم شد.»

اهمیت کار جین اوستین در رمان«غرور و تعصب»را تاریخ‏نویسان ادبی و برگزینندگان ادبیات انگلیسی زبان به خصوص‏ سامرست موام به خوبی روشن کرده و آن را یکی از ده رمان برتر تاریخ رمان‏نویسی برگزیده‏اند.رمانی که در آن از خشونت کمترین‏ تأثیرش را پذیرفته است.به لطافت حریر و گلهای بهاری است.

جهان عاری از خشونت یکی از آرمانهای دست‏یافتنی بشری‏ است.غرور و تعصب یکی از خصایل آدمهای دارای اصول زندگی و آرمان است و این مفهوم را در سیمای قهرمانان،الیزابت و دارسی‏ خواهیم دید.آنها با غرور است که از در غلتیدن به هجو دیگران‏ و سبک سری و شادیهای مبتذل در امان می‏مانند و چون منش‏ و بزرگی دارند دیگران را وادار به رسمیت شناختن خود می‏کنند. وارسی با همان غرور و تعصب از فضایل دروغین اشرافیت به‏ عشق می‏رسد و الیزابت با همان غرور و تعصب از خودکم‏بینی‏ طبقاتی،خود را بالا می‏کشد تا به عشق دست یابد.

واقعیت‏پردازی در رمان از دیدگاههای عمیق و جهان‏بینی‏ گسترده نسل اول نویسندگان بزرگ که بی‏گمان جین‏اوستین‏ هم در میانشان است شکل گرفت.بعد از آنکه بالزاک ولرمانتف‏ و گوگول و تولستوی راههای پیش‏تر کشف‏شده را رفتند و هر کدام شاخ و برگی بر درخت تناور و پربار رئالیسم نشاندند انسانیت، به تجربه‏های آنان مسلح شد تا معنایی عمیق‏تر در زندگی فردی و اجتماعی به دست آید.

آنچه در رمان«غرور و تعصب»جایگاه ویژه دارد و دیگر تکرارپذیر نیست توصیف و جان بخشیدن به محدوده‏ای چند خانواده‏ای و در چند ساختمان روستایی است که نویسنده سقفهای‏ ذهن و ساختمان مسکونی‏شان را با دستانی نامرئی برمی‏دارد و آنها را در معرض تماشای خواننده می‏گذارد.تفسیر این بیت خیام‏ بین آنانی که فضل‏فروشی دارند و دیگران را متهم می‏کنند،در کل‏ رمان 660 صفحه‏ای جاری است که می‏گوید:«گفتا شیخا،هر آنچه گویی هستم اما تو هر آنچه می‏نمایی،هستی؟»

زندگی دارای فرمولهای از پیش اندیشیده‏شده نیست.سعادت‏ و حرمان هرکدام از دهها جزئی‏ترین و پیش‏پاافتاده‏ترین خصایل‏ و کردارها خود را آشکار می‏کند.جالب است جین اوستین که در تعریف هنر،هنر خود را دارای رسالتی نمی‏دیده است فرآورده‏اش‏ با عالی‏ترین پیامها در پاسداشت خصال نیکو،اخلاق‏گرایی،عشق‏ و حفظ بنیانهای خانوادگی و کم کردن فاصله طبقاتی است بنت‏ که مردی پنجاه‏ساله و بازنشسته است و اکثر اوقات خود را در کتابخانه‏اش می‏گذراند،پنج دختر دم‏بخت از پانزده‏ساله تا 22 ساله دارد.خانه و ملکی که خانواده بنت در آن ساکن هستند بر طبق سند وقفی به خانواده‏ای می‏رسد که فرزند پسر نداشته باشد و بنت و زنش فرزند پسر ندارند.در مقابل برادر دیگر پسری دارد که نامش کالینز است و در ملک دوک‏نشینی مادام لیدی دوبورگ‏ کشیش شده و موقعیت پیدا کرده است.بعد از آمدن خانواده بینگلی‏ و دوستش دارسی به نزدیکی آنها که برای بنت می‏توانست نوید شوهر دادن حداقل دوتا از دخترها باشد،نامه‏ای هم از کالینز می‏رسد که بعد از تعارفهای پیچیده و پرمغلطه یادآوری می‏کند زنده‏ است و می‏خواهد به دیدنشان بیاید.در مجلس آشنایی بین خانواده‏ بنت با بینگلی همه می‏پذیرند که بینگلی بالاخره به خواستگاری‏ خواهر بزرگتر یعنی جین خواهد آمد.دختر بعد از جین،الیزابت،با دارسی از نظر غرور و تعصب برابرند و امکان خواستگاری او از الیزابت بنت بسیار بعید است.کالینز نیز می‏آید و از آمدن خود به‏ نحوی نتیجه می‏گیرد که اگر الیزابت با او ازدواج بکند شاید شانس‏ استفاده دائمی از ملاک موقوفه را به آنها بدهد.الیزابت که از شخصیت ریاکار و تملق‏گوی کالینز متنفر است سرباز می‏زند و پدر و مادر را به فکر آواره شدن در آینده‏ای دور یا نزدیک فرو می‏برد.

جین خواهر بزرگ‏تر منش و دیدگاه مثبت‏اندیشی دارد و به‏ هرکسی در هر شرایطی حق می‏دهد،نمی‏تواند از کسی کینه‏ای‏ داشته باشد و نمی‏تواند و درمورد قطعیت چیزی یا کسی یا عملی‏ قضاوت کند.در مقابل،لیزا هم از نظر زیبایی با او قابل مقایسه‏ است و بر غم دو سال کوچک‏تر بودن دارای دیدگاه قاطع و غرور و تعصب پابرجاست.پدرش برای هوش و ذکاوت الیزابت ارزش‏ زیادی قایل است.دختر سوم مری است که با هریک از آنان‏ فاصله زیادی دارد.برخلاف آن‏دو که به دیدگاههای اخلاقی‏ اهمیت می‏دهند او سبک‏سر و هوس‏باز است.دختر چهارم کیتی هم کم‏وبیش‏از مری الگوبرداری می‏کند.هم جین و هم الیزابت‏ به پدرشان تذکر می‏دهند که از رابطه مری با افسران هنگی که‏ در مریتون مستقر شده است پیشگیری بکند.پس بحران داستان‏ با نامه کالینز از یک‏سو و آمدن بینگلی و دارسی هم از سوی‏ دیگر برای خانواده بنت سرمی‏رسد.در این فصلها روابط اجتماعی‏ و معیارهای اشراف‏زادگی و همچنین طبقات میانه و پایین‏تر در سیمای شخصیتها معرفی می‏شود.بنت و زنش برای کاستن بحران‏ در صدد هستند هرچه زودتر دخترها را شوهر بدهند.خلق‏وخوی‏ هیچیک از دخترها همانند نیست.در مقابل،بینگلی آدمی شاد و مؤدب با درآمدی متوسط است،اما دوستش دارسی با درآمدی بالا و از تبار لردهاست.سرد و سخت است و اجازه نمی‏دهد دختری با او رابطه‏ای را شروع بکند.شخصیتهای اول یعنی دارسی الیزابت‏ و بنت در خلق‏وخو کم‏وبیش شباهتهایی به هم دارند.ظرفیت‏ کمی در شوخی دارند.

آقای دارسی به الیزابت گفت:«به علاوه در نظر کسی که‏ اولین هدفش در زندگی خندیدن و شوخی کردن باشد،عاقل‏ترین‏ و بهترین اشخاص،عاقلانه‏ترین و بهترین کارهایش،ممکن است‏ مورد استهزا و خنده قرار گیرد.»الیزابت گفت:«مسلما افرادی‏ یافت می‏شوند که به عاقل‏ترین افراد و بهترین کارها بخندند.ولی‏ من امیدوارم از زمره آنها نباشم و هرگز آنچه را که خوب یا عاقلانه‏ است تمسخر نکنم.»

همین ابراز عقیده‏های کوتاه،هریک از آن‏دو را برای‏ دیگری بی‏مثال نمایانده بود،اما چیره شدن بر غرور و تعصب برغم‏ تفاهم زیاد کار آسانی نبود.هر داستان بزرگ علاوه بر رضایت‏ احساس لذت و کنجکاوی خواننده،احقاق حق بزرگ یا ستمی‏ بزرگ هم هست و روح تاریخی دوره خود را نیز انعکاس می‏دهد.

گرچه«غرور و تعصب»پیرامون چند خانواده ییلاق‏نشین و در سالهای 1790 می‏گذرد،اما طبقه حاکم اشرافیت فئودال هم برای‏ خواننده شناسانده می‏شود.این افراد یا با تغییرات جبری تمدن‏ هماهنگ می‏شوند و پیش می‏روند،مثل آقای دارسی و بینگلی‏ یا در نخوت و تکبر و تفکر طبقاتی خود محکوم به فنا می‏شوند. چون مادام لیدی دوبورگ.درعین‏حال ما حاکمیت توأمان کلیسا و اشرافیت را باهم می‏بینیم.کالینز پسر برادر آقای بنت چون‏ گربه‏ای دست‏آموز تملق‏گویی می‏کند،کشیش محل است،اما در رقاص‏خانه‏ها و قمارخانه‏ها حاضر می‏شود و هربار هم برای خود توجیه و دلیل می‏شمارد،نه تقوایی دارد و نه صداقتی،تنها عایدی‏ ثابتی دارد که همیشه موقعیت ممتاز اجتماعی‏اش را تضمین‏ می‏کند می‏بینیم برغم این موقعیت و شانس ازدواج هر دختری‏ با جهیزیه او ارتباط مستقیم دارد.برای همین است که دارسی تا ابراز عشق به الیزابت از دهها عامل بازدارنده طبقاتی و اخلاقی‏ متکی بر پایه آن می‏گذرد.باید از خاله‏اش که هم نخوت و غرور طبقاتی دارد و هم می‏خواهد به اجبار دختر افلیج خود را به او بدهد بگذرد.باید حساب کسانی که ممکن است بعد از وصلت با الیزابت‏ با او قطع رابطه خواهد کرد را داشته باشد.اما آنچه بین دارسی و الیزابت بیشترین فاصله را به وجود می‏آورد بیشتر غرور متقابل آن‏ دو نفر است.جین اوستین درباره«غرور و تعصب»از زبان شارلوت‏ که بیرون از قاعده بازی غرور و تعصب است و با کالینز ازدواج‏ کرده است می‏گوید:«به عقیده من غرور یکی از معایب عمومی‏ است.خودبینی و تکبر با غرور فرق دارد.اگرچه غالبا این کلمات‏ مترادف هم استفاده می‏شود.انسان ممکن است مغرور باشد اما خودبین نباشد.

غرور مربوط به عقیده و نظری است که ما نسبت به خود داریم.اما تکبر و خودبینی مستلزم آن است که از دیگران بخواهیم‏ که همان عقیده را درباره ما داشته باشند.»

بحران با خریدن ملک بینگلی(در نزدیکی مرتیون محل‏ اقامت خانواده بنت)شروع شده است بنت و بینگلی با صراحت‏ و گشاده‏رویی با آنها رفت‏وآمد پیدا کرده و در ایام بیماری جین‏ هفته‏ای از او و الیزابت مراقبت کرده بودند و در عوض نوعی‏ کینه از غرور همدیگر بین الیزابت و دارسی پیش رفته بود و حتی‏ خودشان هم نمی‏توانستند به سرانجام آن خوشبین باشند.با مسافرت ناگهانی خانواده بینگلی و دارسی و خواهرانشان و رفتن‏ به لندن جین سه ماه در لندن در خانواده اقوام خود سپری کرد تا بینگلی که بی‏گمان از اقامت او آگاهی می‏یافت پاپیش بگذارد و کار را تمام بکند.الیزابت هم با خواهش کالینز همراه با پدرزن‏ و مادرزنش رفته بود تا از نزدیک توصیف کالینز را از مادام لیدی‏ دوبورگ شاهد باشد.مادام دوبورگ،خاله دارسی،اشرافزاده‏ای بود که کلیسا و آموزش و پرورش منطقه را در اختیار داشت.بر کالینز منت زیاد گذاشته بود که اجازه داده بود الیزابت هم که از نظر طبقاتی در سطح آنها نبود برای صرف شام و ناهار به دربار او برود. در خانه مادام دوبورگ بود که الیزابت،بینگلی و دارسی را دید. سپس آن‏دو به خانه کالینز رفت‏وآمد کرده بودند و دارسی رسما از الیزابت خواستگاری کرده بود چرا که یکی از افسران مستقر در محل یعنی ویگام از ظلم دارسی به او گفته و الیزابت را سخت‏ برآشفته بود.در رد خواستگاری،الیزابت آن مورد را به دارسی گفته‏ بود و دارسی نامه‏ای به او نوشته بود و در آن همه گفته‏های ویگام‏ را تکذیب و واقعیتها را تشریح کرده بود و بعد از آن هم هیچ‏یک‏ حاضر نشده بودند حرفهایشان را به نتیجه برسانند.روزهای بعد در مسافرت الیزابت با عمه و شوهرش،که اتفاقی گذرشان به‏ ساختمان و املاک دارسی افتاده بود و بعد از بازدید با کلفت او صحبت کرده بودند،الیزابت دریافته بود چه قضاوت ناعادلانه‏ای‏ نسبت به او داشته است.آنها هنگام بیرون رفتن از املاک با دارسی روبرو شده بودند.هردو از پای درآمده،می‏خواستند پیله‏ سخت و ضخیم سؤتفاهم را کنار بزنند اما نتوانسته بودند.خبر از پدر و مادرش رسیده بود که مری با ویگام رذل خوش‏سیما که‏ آن‏همه دارسی به او محبت کرده بود و در نهایت خواسته بود با همدستی زنی خواهر دارسی را از راه بدرکند،باهم فرار کرده و تا لندن رفته‏اند.الیزابت به سبب بروز بلا که برغم او دیگر جایی‏ برای آشتی با دارسی نمی‏گذاشت از دارسی خداحافظی کرد تا به‏ کمک خانواده‏اش بشتابد.دارسی گفته بود که موضوع را تعقیب‏ خواهد کرد و این زمانی بود که پدر الیزابت و اقوام او دنبال مری‏ و ویگام گشتند و نتیجه‏ای نگرفتند،البته اگر هم آنها را پیدا می‏کردند ویگام ده‏هزار لیره می‏خواست تا بدهیهایش را بدهد و آن‏گاه حاضر بود با مری ازدواج بکند.دارسی همه زحمتها را کشیده بود و مبلغ درخواستی ویگام را داده بود در اوج ناامیدی، جین و الیزابت به سبب بروز رسوایی مری که ختم‏به‏خیر شده‏ بود،دارسی و بینگلی به خانه‏شان آمده بودند و هردو همزمان از دو خواهر خواستگاری کرده بودند.یک سؤتفاهم هم از الیزابت.نسبت‏ به دارسی به وجود آمده بود که او در حق ویگام اجحاف کرده و آن‏ دو را به حرمانهای زیاد دچار کرده بود.

یک سؤتفاهم بینگلی را به این باور رسانده بود که جین حاضر به ازدواج نیست و در او عشقی وجود ندارد.بینگلی مردد مانده بود و املاکش را ترک کرده و رفته بود.یک سؤتفاهم،مری را متقاعد کرده بود که خواهرانش و دیگر دختران از دید او صلاحیت فرار کردن با ویگام را ندارند و او با همین سؤتفاهم،خود و خانواده و اطرافیان را به زحمت انداخته بود.یک سؤتفاهم،مادام دوبورگ را برآن داشته بود تا بیاید از الیزابت به هر قیمتی تضمین بگیرد تا با دارسی ازدواج نکند.یک سؤتفاهم،کالینز را برآن داشته بود تا خیال کند حالا که موقعیت بنت و خانواده‏اش متزلزل است پس او می‏تواند گروکشی بکند و الیزابت را به ازدواج دربیاورد.

این همه سؤتفاهم که حل شدن هریک منحصر و ویژه خود است،در یک رمان شاهکار است البته نویسنده که لیست سال‏ پیش به آن دست یافت اما گویی هم‏اینک در هزاران روستای‏ ممالک مختلف جهان عده‏ای با این سؤتفاهمها سروکار دارند.

آنچه در رمان«غرور و تعصب» جایگاه ویژه‏ دارد و دیگر تکرارپذیر نیست‏ توصیف و جان‏ بخشیدن به‏ محدوده‏ای‏ چند خانواده‏ای‏ و در چند ساختمان‏ روستایی است‏ که نویسنده‏ سقفهای ذهن‏ و ساختمان‏ مسکونی‏شان‏ را با دستانی‏ نامرئی‏ برمی‏دارد و آنها را در معرض‏ تماشای‏ خواننده‏ می‏گذارد.